

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 21, No. 6, Summer 2021, 99-123
Doi: 10.30465/CRTLS.2021.33064.1987

There is another, so I am

A Critique on the Book “*Deadly Identities*”

Shahab Dalili*

Abstract

Numerous works and research have been written and published regarding the study and critique of the situation in the Middle East region. One of the most important analytical approaches in this regard is the analysis of identity conflicts. Regional and international thinkers and experts have analyzed the current situation in the Middle East from this perspective. Amin Maalouf, a Lebanese-French national, focuses on the situation in the region and, consequently, the situation in the contemporary world from the perspective of identity conflicts. This article is dedicated to the review and critique of the book “*Deadly Identities*” and consequently the well-known study approach in his other works. A review of the book “*Deadly Identities*” shows that Ma’louf takes a critical approach to the situation of identity confrontations and traces the current situation in the Middle East to the historical period of the Crusades and the main reason for today’s situation is introducing the identity “insiders”. Another elimination causes dissatisfaction on the part of individuals, peoples and tribes in different nations and creates violence, terror, war, and suicide attempts.

Keywords: Identity, Otherness, Violence, Middle East

* PhD in Political Thought, Department of Political Science, Islamic Azad University, Iran,
shahabdalili@yahoo.com

Date received: 07/04/2021, Date of acceptance: 31/07/2021

Copyright © 2010, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

دیگری هست، پس هستم بررسی و نقد کتاب هویت‌های مرگبار^۱

شهاب دلیلی*

چکیده

در خصوص بررسی و نقد وضعیت منطقه‌ی خاورمیانه آثار و پژوهش‌های متعددی نگاشته و منتشر شده است. از مهم‌ترین رویکردهای تحلیلی در این خصوص می‌توان به تحلیل تقابل‌های هویتی اشاره نمود. اندیشمندان و کارشناسان منطقه‌ای و بین‌المللی از این منظر به تحلیل وضعیت امروزی خاورمیانه پرداخته‌اند. امین معلوف که یک لبنانی - فرانسوی محسوب می‌شود در آثار خود از منظر تقابل‌ها و تضارب‌های هویتی به بررسی وضعیت این منطقه و متعاقب آن وضعیت جهان معاصر متمرکز شده است. این نوشتار به بررسی و نقد کتاب هویت‌های مرگبار و به تبع آن رویکرد مطالعاتی معلوف در دیگر آثار وی اختصاص یافته است. بررسی و نقد کتاب هویت‌های مرگبار نشان می‌دهد که معلوف رویکرد انتقادی به وضعیت تقابل‌های هویتی داشته و وضعیت امروزی خاورمیانه را ریشه در دروه تاریخی جنگ‌های جنگ‌های صلیبی بیان می‌دارد و علت‌العلل وضعیت امروز را در مسئله کژشناسایی «دیگری» و اقدام به حذف دیگری فرهنگی از سوی «خودی»های هویتی معرفی می‌نماید. حذف دیگری سبب نارضایتی بخشی از افراد، مردمان و اقوام در ملت‌های مختلف شده و خشونت، ترور، جنگ و اقدامات انتحاری را ایجاد می‌نماید.

کلیدواژه‌ها: هویت، دیگربودگی دیگری، خشونت، خاورمیانه.

* دکترای اندیشه سیاسی، دانشکده علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد تهران مرکزی،

shahabdaili@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۱/۱۸، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۵/۰۹

۱. مقدمه و طرح مسئله

بی‌سامانی‌هایی فراوان و متعددی دامن‌گیر دنیای امروز شده که می‌توان به بی‌سامانی‌های مالی، اقلیمی، ژئوپولیتیک، اخلاقی و... اشاره نمود. امین معلوف به عنوان پژوهشگری در این حوزه، این بی‌سامانی‌ها را در سه بی‌سامانی در نظام اقتصادی - مالی، بی‌سامانی در نظام فکری با نشانه‌هایی از مطالبات قومی و بی‌سامانی اقلیمی با اختلال‌هایی جوی تشریح می‌کند (معلوف، ۱۳۹۱: ۱۷).

راه‌حل‌ها و تفاسیر مختلف و متعددی در خصوص مقابله و رفع این بحران‌ها و نابسامانی‌ها ارائه می‌شود. از پُرارجاع‌ترین این نظریه‌ها می‌توان به ایده برخورد تمدن‌ها اشاره داشت. معلوف بیان می‌دارد ایده مستتر در پروژه برخورد تمدن‌ها بحثی انحرافی و به سوی بیگانه‌هراسی است (معلوف، ۱۳۹۱: ۲۴۴). بی‌سامانی دنیا بیش از آنکه ناشی از عوارض «برخورد تمدن‌ها» باشد حاصل از توان افتادن و فرسودگی همزمان همه تمدن‌های انسانی است. وقتی چنین جوی حاکم شود (برخورد تمدن‌ها) حتی آنها که مطمئن‌اند علیه وحشی‌گری مبارزه می‌کنند سرانجام خودشان نیز در دام وحشیگری می‌افتند. خشونت تروریستی، خشونت ضدتروریستی را در پی می‌آورد، کینه‌توزی را تغذیه می‌کند و باعث رونق متعصب‌ها می‌شود. لذا نیازمند آن هستیم که رو به سوی تفاسیر و راه‌حل‌های دیگری بیاوریم. امین معلوف در کتاب *هویت‌های مرگبار* و دیگر آثار خود به این مسئله اشاره دارد و راه‌حل‌هایی را نیز در این خصوص ارائه می‌کند. او می‌پرسد: «چرا امروز این همه اشخاص به نام هویت دینی، قومی یا ملی خود، مرتکب جنایت می‌شوند؟ آیا در آغاز تاریخ نیز چنین بوده است؟ یا این که این از واقعیت‌های خاص عصر ما است؟» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۵) به نظر معلوف چیزی بیش از هم‌زبانی و هم‌دینی میان ترک‌ها و کردها و میان سنی‌ها و شیعیان لازم است تا از آتش جنگ‌ها و اختلافات کمی کاسته شود. به راستی چرا ما مردمان امروزین برای آنکه خود را به زحمت نیندازیم «اشخاص را در یک مقوله جمع می‌کنیم و باز برای سهولت کار به آنان جنایت‌ها یا اعمال جمعی‌ای را نسبت می‌دهیم؟» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۹). آیا این نگاه ما است که اغلب دیگران را در بسته‌ترین تعلق‌هایشان حبس می‌کند و باز این نگاه ما است که می‌تواند آن‌ها را آزاد کند؟

در کنار سوالات مبنایی نویسنده، کتاب *هویت‌های مرگبار* واجد سوالاتی از تاریخ تحولات گذشته نیز است. آنگونه که می‌خوانیم «چرا در تاریخ ملت‌ها تجدد گاهی طرد شده است؟ چرا همیشه به‌عنوان پدیده‌ای مترقی، چونان تحولی مبارک درک نشده است؟

دیگری هست، پس هشتم ... (شهاب دلیلی) ۱۰۳

در تفکری درباره هویت این پرسش امروز بیش از هر زمان دیگر، پرسش اصلی است. «(معلوف، ۱۳۸۹: ۵۴) در مجموع سوالات محوری این کتاب در سه سطح نظری (حول مقوله هویت)، سطح فرهنگی - اجتماعی (حول مسئله اختلافات زبانی و دینی) و در نهایت در سطح سیاسی^۱ (حول مسئله قدرت‌ها و دولت‌ملت‌ها) قابل شناسایی است. پاسخ‌های معلوف نیز در چندین سطح مطرح می‌شود. البته که در کل مسئله معلوف مسئله‌ای به نام لبنان و جنگ داخلی در این کشور است. لذا می‌توان گفت سوال معلوف، سوال از وضعیت لبنان است. چنان که می‌پرسد: «وقتی در کشوری ساکنانش به اجتماعات متفاوت دینی، زبانی، قومی، نژادی، قبیله‌ای و... احساس تعلق دارند، این واقعیت را چگونه باید مدیریت کرد؟» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۶۰) به بیان دیگر مسئله این است که در سال ۱۹۷۶ چه اتفاقی می‌افتد که معلوف به فرانسه مهاجرت می‌کند؟

نویسنده در کنار سوالات فوق، برای پروژه فکری خود اهدافی نیز تبیین کرده و آنها را در کتاب هویت‌های مرگبار تصریح می‌کند. معلوف بیان می‌کند: «در محیط‌های تنگ‌نظرانه‌ای «انحصار هویت»، در نهایت سلاخان و قتل‌عام‌کنندگان هستند که پروراند می‌شوند؛ یعنی محیطی که در آن، دفاع غیرمنطقی و افراطی از هویت «من» و نفی و دشمنی با هر آن چه غیر من است، وجود دارد» (معلوف، ۱۳۸۹: ۵۵). او جامعه آرمانی خود را در قامت جهانی رویایی این گونه تشریح می‌دارد:

من در رویای جهانی نیستم که دین در آن دیگر جایی نداشته باشد، بلکه آرزوی جهانی را دارد که در آن، نیاز به معنویت از نیاز به تعلق جدا شده باشد؛ جهانی که در آن، دین دیگر به عنوان ملاط یا عامل پیوند دهنده‌ی اقوام در حال جنگ، به کارگرفته نشود (معلوف، ۱۳۸۹: ۵۶).

به طور مشخص این کتاب به دنبال آن است تا دریابد «جهانی سازی چگونه رفتارهای هویتی را مرگبار می‌کند و چگونه می‌تواند روزی آنها را کم‌تر مرگبار کند» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۳۳)

۲. معرفی نویسنده

امین معلوف نویسنده و روزنامه‌نگار لبنانی تبار مقیم فرانسه و فرزند رشدی معلوف^۳ است که در سال ۱۹۴۹ در نزدیکی بیروت به دنیا آمد، در آنجا بزرگ شد و در دانشگاه فرانسوی

تحصیل کرد (نظری‌منظم، ۱۳۹۵: ۳۰) و پس از شروع جنگ داخلی لبنان (۱۹۷۶) به همراه همسر و سه فرزندش به فرانسه مهاجرت کرد و از آن تاریخ به بعد در آنجا سکونت دارد. معلوف در حال حاضر^۴ در سن ۷۱ سالگی به سر می‌برد و کتاب هویت‌های مرگبار را در سال ۱۹۹۸ یعنی در پایان ۴۹ سالگی و آغاز ۵۰ سالگی نگاشته است.

معلوف پیش‌تر در سال ۲۰۱۰ جایزه ادبی معروف به نوبل اسپانیا را دریافت کرد که پیش از این به ماریو بارگاس یوسا، گونتر گراس، آرتور میلر، پل آستر و... اهدا شده است. او همچنین در سال ۲۰۱۲ وارد آکادمی زبان فرانسه شد؛ وی توانست بر کرسی شماره ۲۹ آکادمی فرانسه که پیش‌تر از آن کلود لوی استروس بود تکیه کند (اگی، ۱۳۹۱: ۲۳).

نخستین اثر غیرداستانی او با عنوان جنگ‌های صلیبی از دیدگاه عرب‌ها (۱۹۸۳) بود؛ پس از آن رمان‌هایی چون لیون آفریقایی (۱۹۸۶)، سمرقند (۱۹۸۸)، باغ‌های روشنائی (۱۹۹۱)، اولین قرن پس از پیتاریس (۱۹۹۲)، صخره تانیوس (۱۹۹۳)، بندرهای شرقی (۱۹۹۶) و ادیسه بالتازار (۲۰۰۰) را به نگارش در آورد (نظری‌منظم، ۱۳۹۵: ۳۱). از دیگر آثار او می‌توان به هویت‌های مرگبار (۱۹۹۸)، ریشه‌ها (۲۰۰۴)، بحران‌های جهانی (۲۰۰۹)، عشق از دور (۲۰۰۱)، آدریان‌ماتر (۲۰۰۴)، عشق سیمون (۲۰۰۶) و امیلی (۲۰۱۰) اشاره داشت.

او که زمانی در النهار روزنامه‌نگار بود، فرصت یافت به ایران سفر کند و شاهد انقلاب اسلامی باشد. پس از این سفر بود که دو کتاب سمرقند و باغ‌های روشنائی را به طور ویژه در مورد ایران نگاشت (خان‌آبادی، ۱۳۹۰: ۹۰). به این ترتیب وی به دلیل زندگی و ارتباطات اجتماعی از اوضاع و احوال خاورمیانه در دوره معاصر آگاهی لازم را داشته و خبرنگاری، نویسندگی و داستان‌نویسی سبب شده که مخاطب آثار وی با آثار یک پژوهشگر در حوزه خاورمیانه روبرو باشد. پژوهشگری که در عین ریشه‌داشتن در وضعیت این منطقه در عرصه جهانی نیز حضور داشته و امروزه آراء و افکار وی مورد توجه و مطالعه اندیشمندان این حوزه قرار دارد. آنچنان که نیک‌گهر در مقدمه کتاب هویت‌های مرگبار بیان می‌کند که امروزه این کتاب به عنوان کتاب درسی در دانشگاه‌ها مورد ارجاع قرار می‌گیرد.

اما کتاب هویت‌های مرگبار از آن جهت برای نقد انتخاب نشده که از وی ده‌ها کتاب و مقاله به فارسی ترجمه و منتشر شده است؛ و یا به این خاطر انتخاب نشده که از کتاب‌های^۶ معلوف ترجمه‌های متعدد به فارسی ترجمه شده‌اند؛ بلکه به این جهت منتخب شده که

هویت‌های مرگبار (۱۹۹۸) در کنار دو کتاب *دنیای بی‌سامان* (۲۰۰۴) و *جنگ‌های صلیبی* (۱۹۸۳) به‌مثابه تری‌لوژی نویسنده می‌باشد. نویسنده در *جنگ‌های صلیبی* به نوع رابطه غرب و شرق (به زبان تاریخی)، در *هویت‌های مرگبار* به مبانی و بنیاد این رابطه (به زبان اندیشه) و در *دنیای بی‌سامان* به زبان تحولات تاریخی به سیاست و اجتماع می‌پردازد. سراسر کتاب *هویت‌های مرگبار* به مسئله تقابل‌های هویتی در منطقه خاورمیانه اختصاص داشته و نویسنده به دلیل آنکه خود در این تقابل‌ها و تضارب‌های فرهنگی به‌دنیای آمده و زیست داشته^۷ اشرف و تسلط لازم را دارا می‌باشد.

معلوف از زمانی که به فرانسه مهاجرت کرده با این پرسش روبرو است که «آیا خودش را بیشتر فرانسوی می‌داند یا لبنانی؟» و او همواره بر هویت چندفرهنگی خود پافشاری می‌کند و بیان می‌دارد «آنچه سبب می‌شود خودم باشم و نه دیگری، این است که من در حاشیه دو کشور، دو یا سه زبان و چندفرهنگ زیسته‌ام، این دقیقاً همان چیزی است که هویت مرا می‌سازد» (معلوف، ۱۳۸۹: ۹). این ویژگی نویسنده شباهت فراوانی به وضعیت امروزین کشورهای منطقه‌ی خاورمیانه دارد؛ منطقه‌ای که دچار بحران‌های قومی، مذهبی، زبانی و... می‌باشد. معلوف بیان می‌کند که این «درگیری و تضادی... مدت زیادی مرا به خود مشغول داشت؛ گویی محکوم بودم تا ارتباط این‌ها را با یکدیگر تحلیل و بررسی کنم و شاید چنین حالتی متأثر از اوضاع و شرایط لبنان بود» (معلوف، ۱۳۷۰: ۶۲).

زندگی در وضعیت چندگانه فرهنگی سبب‌ساز آن بوده که نویسنده *هویت‌های مرگبار* به روشنی درخصوص مذهب خود سخن نگوید. چنان که در ابتدای این کتاب نویسنده می‌نویسد: «من که مسلمان نیستم و آگاهانه در خارج از هر نظام عقیدتی قرار دارم» (معلوف، ۱۳۸۹: ۵۸) می‌توان از جمله دوم برداشت کرد که او به دین و آیینی تعلق خاطر نداشته و گویی لائیک است. البته که این مدعا را در صفحه ۶۸ نیز تکرار می‌کند و می‌نویسد: «خودم را پیرو هیچ دینی نمی‌دانم.» و در ادامه به‌سان یک لائیک مبانی دین آسمانی را رد کرده و می‌نویسد «جامعه غربی کلیسا و دینی را اختراع کرده است که به آن نیاز داشته است. من واژه اختراع را در کامل‌ترین معنای اصطلاح به کار می‌برم، یعنی با لحاظ نیازهای معنوی» (معلوف، ۱۳۸۹: ۷۳) البته نویسنده در صفحاتی دیگر به سازوکارهای باورهای سکولاریسم توصیه می‌کند و می‌نویسد: «از دیدگاه من نیاز به معنویت لزوماً نباید از گذر تعلق به یک اجتماع مومنان ابراز شود» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۰۷) این پایان ماجرا نبوده و معلوف در جای دیگر از این اثر می‌نویسد: «من هرگز دین اجدادم

را انکار نکرده‌ام، این تعلق دینی‌ام را همیشه مطالبه کرده‌ام» به این ترتیب او در این قسمت به واسطه دین اجداد خود، مسیحی بودن خود را اعلان می‌دارد، آنچنان که می‌نویسد: «به هیچ عنوان درصدد انکار شایستگی‌های هم‌دینانم در غرب نیستم.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۷۲) و جلوتر به‌طور واضح می‌نویسد: «نسبت به گفتمان اسلام‌گرایان رادیکال نفوذناپذیرم، نه به سبب آن که مسیحی هستم» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۰۲) در مجموع به‌نظر می‌رسد که معلوف تلاش دارد در مقام یک کارشناس با مسئله اصلی خاورمیانه روبرو شود و به‌همین روی از بیان شفاف باور دینی خود اجتناب می‌کند. آنچنان که در ابتدای این کتاب می‌نویسد:

وقتی از من می‌پرسند در عمق وجودم چه هستم؟ فرض آنها بر این است که در عمق وجود هر کس تنها یک تعلق است که به حساب می‌آید، به گونه‌ای جوهرش، حقیقت عمیقش یک بار و برای همیشه به هنگام تولد معین شده و دیگر تغییر نخواهد کرد. (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۰)

لذا به‌سبب معلوف و فارغ از باور دینی به متن این اثر و چارچوب مفهومی هویت‌های مرگبار می‌پردازیم.

۳. ایده هویت، به‌مثابه چارچوب مفهومی

از مهم‌ترین مسئله‌های امروزی ما «هویت» است. در دوران پیشامدرن کمتر سخنی از «هویت» و «شناسایی» در میان بود، نه از آن جهت که آن مردم فاقد آن بوده باشند؛ بلکه بیش‌تر بدین خاطر بود که «هویت» و مسائل مبتلابه آن در دوران پیشامدرن مسأله چنان بغرنجی نبودند که همانند امروز به موضوعات شایان توجهی تبدیل شوند. اما در دوران مدرن و به واسطه مفاهیم روشنگری، فهم ما از خودمان، جهان‌مان و مواجهات ما با دیگران به وقوع پیوست (اسولیوان، ۱۳۸۸: ۵۸). این حوزه مطالعاتی توان تفسیر مقابله‌های اقوام و ملت‌ها در مناطق پرحاشیه و بحران‌زا را دارا می‌باشد. زیرا مسئله مرکزی و اصلی سیاست‌شناسایی آن است که شناسایی برابر برای شهروندان دارای هویت‌های فرهنگی متفاوت چگونه رخ می‌دهد؟ (تیلور، ۱۳۹۰: ۷) و چه سیاست‌گذاری‌هایی را پیش روی تصمیم‌گیرندگان این حوزه قرار می‌دهد. معلوف نیز مانند تمامی نویسندگان حوزه هویت، چارچوب مفهومی خاص خود را دارد. او می‌نویسد: «میان مولفه‌هایی که هویت را می‌سازند نوعی سلسه مراتب وجود دارد. این سلسله مراتب پایدار نیست و رفتارها را

عمیقا دگرگون می‌کند. در هر دوره یک از تعلقات هویتی متورم می‌شوند و این بستگی زیادی به نفوذ دیگری دارد» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۱). لذا «اغلب گرایش به این است شخص خود را در آن تعلق‌اش که بیش‌تر مورد تهاجم است باز می‌شناسد» (معلوف، ۱۳۸۹: ۳۴). نویسنده سه مفهوم «دیگری»، «تعلق» و «تهاجم» را در تعریف مفهوم هویت مرکزیت می‌بخشد و از درهم‌آمیزی این سه، برخی از تعلقات هویت شکل می‌گیرد. چنان که می‌خوانیم: «زبان، اعتقادات، شیوه زندگی، روابط خانوادگی، سلیقه‌های هنری یا ذائقه غذایی، نفوذ فرهنگ‌های فرانسوی، اروپایی و غربی در وجودش با نفوذ فرهنگ‌های اعراب، بربرها، آفریقایی‌ها، مسلمانان و... درهم آمیخته‌اند» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۱) و می‌افزاید: «البته همه این تعلقات، دست کم در یک لحظه، اهمیت یکسانی ندارند... اکثر آنها ذاتی نیستند و اکتسابی‌اند... ترکیشان هرگز نزد دو شخص متفاوت یکسان نیست» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۹) و ادامه می‌دهد «به مدد همین معیارها اگر یکجا شود، من هویت خاص خودم را دارم و با هیچ کس دیگر اشتباه نمی‌شوم» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۵) البته که به بیان معلوف، این تعلقات دارای سلسله‌مراتبی هستند: «از میان ده‌ها معیاری که می‌توانم ردیف کنم، تنها چندتایی برای آن که هویت خاص من مشخص شود کافی هستند» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۶) به این ترتیب «هر شخص بدون هیچ استثنا از هویت ترکیبی برخوردار است.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۶).

نویسنده در ادامه و در مقابل نگاهی برخی چون شایگان که از هویت چهل‌تکه صحبت می‌کنند می‌گوید: «هویت یک شخص چیدمانی از تعلق‌های مستقل نیست؛ هویت یک لحاف چهل‌تکه نیست، بلکه طرحی روی یک پوست کشیده شده است که اگر تنها یک تعلق لمس شود، کل شخص مرتعش می‌شود.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۳۴) معلوف از این «لمس» به معنای تهاجم تعلقات هویتی یک فرد یک جمع یاد می‌کند و می‌نویسد: «شخص خود را در آن تعلق‌اش که بیشتر مورد تهاجم است باز می‌شناسد» (معلوف، ۱۳۸۹: ۳۴).

معلوف بیان دارد که در دنیای معاصر طبقه‌بندی‌ها اساسا هویتی هستند (معلوف، ۱۳۹۱: ۲۷). برتری یک قوم بر قومی دیگر، اولویت زبانی بر زبانی دیگر، سبب برتری دادن هویت یک فرد و قوم بر فرد و قومی دیگر را به‌بار می‌آورد. به این ترتیب درماندگی قوم و فرد فرودست، آن‌قدرها از نیش فقر نیست که نیش تحقیر و بی‌اهمیتی است. این احساس که در دنیایی که زندگی می‌کنند جایگاه شایسته‌شان را ندارند و در آن در زمره بازماندگان، ستم‌دیدگان و طرد شدگان‌اند؛ این تحقیرشدگان «در این رویا به سر می‌برند که جشنی را

که به آن دعوت نشده‌اند به کام دعوت‌شدگان تلخ کنند» (معلوف، ۱۳۹۱: ۲۴۸). در نتیجه به زعم معلوف، شاهد این حجم از جنایت، جنگ، ترور، انتحار، خشونت عریان و نسل‌کشی در منطقه خاورمیانه هستیم.^۸

به بیان معلوف در این میانه، هر انسان امانت‌داری دو میراث هویتی عمومی و افقی دارد؛ هویت عمودی از اجداد، سنت‌های ملی و دینی فرد می‌آید و هویت افقی از عصر خود فرد و معاصرانش به وی می‌رسد. به بیان نویسنده میراث عمودی بر تفاوت‌ها و میراث افقی بر شباهت‌ها تأکید می‌کند (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۱۴). تصمیم ما است که به سمت «به‌هم‌آمیختگی غنی‌ساز» گام برداریم یا «هم‌شکل‌سازی فقیرکننده» را برگزینیم (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۱۶). نویسنده مدعی است که این وضعیت تئوریک فوق از زمان‌های گذشته و در میانه دو جهان مسیحیت و اسلام برقرار بوده و تا امروز استمرار داشته است. معلوف مدعی ایده‌ای است که در آن ابتدا اسلام و سپس مسیحیت دعوی رواداری دارند و این ایده را با طرح مسئله‌ای شرح می‌دهد:

ایده‌ای است که به موجب آن یک طرف، یک دین (مسیحیت) تقدیرش در همه زمان‌ها این بوده که تجدد، مدارا و دموکراسی به دنیا عرضه کند، و طرف دیگر، یک دین (اسلام) از همان آغاز محکوم به استبداد و تاریکاندیشی بوده است.

معلوف در ادامه می‌افزاید: «با صدای رسا می‌گوییم که این ایده غلط است.» (معلوف، ۱۳۹۱: ۶۶) و در ادامه می‌افزاید: «به‌راستی، مسلمانان اسپانیا چه شدند؟ و مسلمانان سیسیل؟ همه تا آخرین نفر قتل‌عام شدند یا به اجبار راه تبعید در پیش گرفتند، یا به اجبار به مسیحیت گرویدند.» (معلوف، ۱۳۹۱: ۶۷) در حالی که به بیان معلوف، اسلام با «دیگری» اهل مدارا بوده و می‌نویسد: «در تاریخ اسلام از همان آغازش ظرفیت چشم‌گیری برای همزیستی با دیگری وجود دارد. در اواخر قرن نوزده در استانبول، پایتخت قدرتمندترین کشور مسلمان وقت، اکثریت جمعیتش را غیر مسلمانان تشکیل می‌دادند»^۹ (معلوف، ۱۳۹۱: ۶۹)

مسئله معلوف تنها نقد تاریخ‌نگاری شرق‌شناسانه در خصوص رواداری مسیحیت و عدم تساهل مسلمانان خلاصه نمی‌شود. مسئله مهم‌تر برای او این است که

چرا غرب مسیحی که سنت دیرینه‌ای در ناشکیبایی دارد و در همزیستی با دیگری همیشه مشکل داشته است، چگونه توانسته است جامعه‌هایی تولید کند که آزادی بیان

را محترم می‌شمارند، در حالی که دنیای مسلمان که سابقه طولانی در همزیستی مسالمت‌آمیز با دیگری دارد، اکنون به دژ تعصب‌گرایی مبدل شده است؟ (معلوف، ۱۳۹۱: ۶۹)

نویسنده در پاسخ به این سوال می‌نویسد: «اغلب درباره نفوذ دین بر ملت‌ها مبالغه می‌کنند، در حالی که برعکس، از نفوذ ملت‌ها بر دین غفلت می‌کنند.» (۷۱) معلوف می‌افزاید: «جامعه مسلمان هر بار که احساس امنیت کرده است، جامعه‌ای اهل مدارا و به روی دیگران باز بوده است.» (معلوف، ۱۳۹۱: ۷۵). به این ترتیب معلوف در بررسی تاریخ مواجهه‌های اسلام و مسیحیت و به تبع آن شرق و غرب به چارچوب مفهومی «تعلق‌ها»، «دیگری» و «تهاجم» تکیه می‌کند و نقطه شروع را تا به زمان جنگ‌های صلیبی به عقب باز می‌گرداند و از آنجا تا به دوران مدرن (رنسانس در غرب) می‌کشاند و می‌نویسد: «در غرب جامعه، دین‌اش را با تجدد آشتی داد، در دنیای اسلام سیر امور به شیوه‌ای دیگر بوده است؛ نه به این سبب که دین تجددپذیر نبوده است، بلکه به این سبب که جامعه خودش متجدد نشده است.» (معلوف، ۱۳۹۱: ۸۰).

معلوف در کتاب *دنیای بی‌سامان* بیان می‌دارد که جهان عرب از پس از جنگ‌های صلیبی تا امروز در تاریکی فرو رفته است. وی مراحل این فرورفتگی را شامل سه دوره ۱. فروپاشی امپراتوری عثمانی، ۲. فرازو و فرود ملی‌گرایی عربی - سوسیالیسم و ۳. اسلام‌گرایی افراطی بیان می‌کند و نتیجه این «در تاریکی فرو رفتن» زمینه وضعیت امروزین خاورمیانه را رقم زده است. وضعیتی که در آن شرایطی محیا شده که قدرت‌های فرامنطقه‌ای با تشدید آن شرایط به افزایش قدرت خویش و کسب منافع خود از این وضعیت فکر و اقدام کنند.

از سوی دیگر، هویت مردم منطقه‌ی خاورمیانه نیز هم‌چون ملت‌های دیگر مناطق دنیا متأثر از سلسله عللی می‌باشد که متغییر جهانی شدن در این فهرست جایگاهی ویژه دارد. معلوف بیان می‌دارد که «جهانی شدن در حال گسترش در مسیری یک‌طرفه عمل کند، آنگونه که در یک‌سو «فرستندگان جهانی» و در سوی دیگر «گیرنده‌ها» می‌باشند، در سوی «قاعد» باشد و در سوی دیگر «استثناها»، در آن صورت وضع مصیبت‌باری پیش می‌آید (معلوف، ۱۳۸۷: ۵۷). آنچنان که غرب و قدرت‌های غربی تصویر و تصویری نادرست از مردمان ملت‌ها و اقوام منطقه‌ی خاورمیانه دارند. آداب و سنن ایشان را درک نمی‌کنند و مترصد ایجاد تغییرات بیرونی در زمینه‌های اجتماعی و ساختارهای سیاسی ایشان هستند. در

اینجا نیز معلوف چارچوب مفهومی خود مبنی بر ریشه‌های افقی و عمودی هویت را مورد تکیه قرار می‌دهد.

معلوف به واسطه توجه به روند جهانی شدن می‌کوشد مفهوم جاافتاده از هویت (به‌ویژه هویت جمعی) را به گونه‌ای دیگر تعریف کند. او تلاش دارد تا تصویر «ایلیاتی» از هویت را ارائه دهد. او این مفهوم از هویت را «هویت قبیله‌ای» می‌نامد که بیان می‌دارد امروزه همچنان در سراسر دنیا معتبر است و از نقاب این هویت‌های قبیله‌ای است که هر روز شاهد کشتارها، جنگ‌ها و ترورهای وسیعی در سرتاسر جهان هستیم. کشورهای منطقه خاورمیانه بیش از دیگر کشورهای مناطق مختلف جهان این مسئله را تجربه نموده‌اند. این نوع از هویت به واسطه «قبیله‌های جهانی» به وجود می‌آید. معلوف درباره آن می‌نویسد: «اجتماع‌های مومنان در واقع چونان قبیله‌های جهانی عرض وجود می‌کنند. می‌گویم قبیله، به علت چگالی هویتی‌شان، اما همچنین می‌گویم جهانی، چون که آنها به چابکی از مرزها عبور می‌کنند» (معلوف، ۱۳۹۱: ۱۰۵).

به‌زعم معلوف، روایتی وجود دارد که تلاش دارد تا «هویت را تنها به یک مولف آن تقلیل دهد. انسان‌ها را مقید به نگرشی مغرضانه، فرقه‌گرا، نابردبار، سلطه‌گر و گاهی نیز انتحارطلب کرده و آنان را اغلب به آدم‌کشان یا به هواداران آدم‌کشان تبدیل می‌کند» (معلوف، ۱۳۹۱: ۳۹) به این ترتیب «دیگر فقط ما و آنها وجود ندارد، دو ارتش آماده‌باش که خود را برای نبرد، بعدی، انتقام بعدی آماده می‌کنند» (معلوف، ۱۳۹۱: ۴۰) بر این اساس «همواره تعلق یک شخص به گروهی معین را اساساً نفوذ دیگری تعیین می‌کند» (معلوف، ۱۳۹۱: ۳۱). این نفوذ دیگری در اغلب موارد با روش‌ها و شیوه‌های غیرمسالمت‌آمیز همراه است. لذا «اغلب گرایش به این است که شخص خود را در آن تعلق‌اش که بیش‌تر مورد تهاجم است بازمی‌شناسد» (معلوف، ۱۳۹۱: ۳۳). نویسنده در ادامه البته راه‌حلی نیز ارائه می‌دهد و می‌نویسد: «اگر باید از تعلق به یک قبیله جهانی عبور کرد، می‌باید به‌سوی تعلق‌ی گسترده‌تر رفت که حامل بینش انسانی کامل‌تر باشد» (معلوف، ۱۳۹۱: ۱۰۸).

به‌بیان معلوف جهان عرب - مسلمانان سالیان سال در گستره حکومتی وسیع خود تجربه زندگی مسالمت‌آمیز با دیگری را تجربه کرده بودند و غرب مسیحی سالیان سال در اروپا هیچ قوم و دینی از دیگری را نپذیرفته‌اند. اما همانطور که بیان شد، معلوف نقطه چرخش تمدن از شرق به غرب را در جنگ‌های صلیبی می‌بیند. با آنکه این جنگ‌ها با پیروزی مسلمانان همراه بود اما سبب به‌خود آمدن غرب شد (معلوف، ۱۳۹۰: ۲۸۳). عاملی که

سبب شد غرب «دیگری» را شناسایی نموده و در مسیر این شناسایی خود را بازتعریف نموده، نواقص خود را شناخته و در جهت رفع آن گام بردارد.

از منظر معلوف، مواجهه‌ای که به واسطه جنگ‌های صلیبی اتفاق افتاد و شرق مسلمان با غرب مسیحی روبرو شد سبب شد تا هر یک «دیگری» خود را کشف نماید. اما این مسئله پیش آمد که «آیا جهان عرب - مسلمان می‌توانست با این نوگرایی که غرب مظهر آن است هویت فرهنگی و مذهبی خود را تأیید کند؟» (معلوف، ۱۳۹۰: ۲۸۶). معلوف بیان می‌دارد که نه ایران، نه ترکیه، نه جهان عرب هیچ کدام نتوانستند این مشکل را حل کنند. از آن سو نیز غرب هم بعد از جنگ‌های صلیبی شرق را به منزله هتک ناموس خود می‌شمارد (معلوف، ۱۳۹۰: ۲۸۸) و تقابل‌های هویتی این دو تا به امروز ادامه یافته است. لذا به‌زعم معلوف «می‌توان بیان داشت که رادیکالیسم دینی یک انتخاب خودجوش، انتخابی طبیعی و انتخاب فوری اعراب یا مسلمانان نبوده است؛ پیش از آن که به این راه وسوسه شوند، همه راه‌های دیگر به رویشان بسته شده بود» (معلوف، ۱۳۸۹: ۹۶).

معلوف بارها در سراسر آثارش وضعیت عراق امروز را مثال می‌زند؛ که همزمان هم نشان می‌دهد که دنیای مسلمان با دموکراسی غربی سازگاری ندارد و از طرف دیگر مورد عراق چهره واقعی «دموکراسی سازی» به شیوه غرب را نشان می‌دهد (معلوف، ۱۳۹۱: ۳۲). به این ترتیب هر دو گفتمان، گویی گفتمان مقابل را نمی‌شنوند؛ معلوف بیان می‌کند که تمامی پروژه‌های گذشته سبب «خشم‌های هویتی» شده‌اند (معلوف، ۱۳۹۱: ۲۴۲) و به سبب آنکه در عصر جهانی شدن، عصر نمادها و نشانگان است، بیش از همه هویت با نماد معرفی می‌شود (معلوف، ۱۳۸۹: ۸۵)؛ لذا راه‌جل‌ها نیز از همین مسیر می‌گذرد. به این ترتیب نیاز است تا ساختار اجتماعی و سیاسی در هماهنگی توأمان سعی کنند با نشانه‌هایی نمادین آشکارا نشان دهند که گوناگونی فرهنگی‌شان را پاس می‌دارند؛ و به تبع آن هر شخص بتواند در آنچه که در اطرافش می‌بیند خودش را بازشناسد و با احساس سربلندی در تقدیرش شریک شود، نه این که همان‌گونه که اغلب چنین است چونان تماشاگری نگران و گاهی نیز پرخاشگر باقی بماند و در صدد حذف دیگری اقدام به خشونت، ترور، انتحار و جنگ نماید.

مهم‌ترین نماد هویتی در نظر معلوف، زبان است (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۴۵) چنان که بیان می‌کند: «یک انسان می‌تواند بدون دین زندگی کند اما بدون هیچ زبان قطعاً نمی‌تواند» (معلوف، ۱۳۹۱: ۱۴۶) و می‌افزاید: «دین رسالت انحصارطلبی دارد، زبان ندارد. می‌توان

درعین حال به زبان‌های عبری، عربی، ایتالیایی و سوئدی حرف زد، امام نمی‌توان درعین حال یهودی، مسلمان، کاتولیک و پروتستان بود.» از دیگر برتری‌های زبان به دین آن است که زبان در عین حال هم عنصر هویتی و هم ابزار ارتباطی است. لذا معلوف از این مقدمات نتیجه می‌گیرد: «زبان استعداد آن را دارد که محور اصلی هویت فرهنگی باشد» (معلوف، ۱۳۹۱: ۱۴۷). بر این اساس «هر موجود انسانی به یک زبان هویتی نیاز دارد. در این سطح تنها چیزی که اهمیت دارد، احساس تعلق است.» پس از آن هر انسان باید بتواند زبان هویتی‌اش را حفظ کند و آن را آزادانه به کار ببرد. به نظر او آزادی کاربست زبان مهم‌تر از آزادی اعتقادی است. البته مسائل عدیده در نتیجه استفاده آزادانه زبان هویتی هر فرد برای سیستم زندگی اجتماعی پدید می‌آید. چنان که اگر هر شخص بتواند حق رفتن به یک اداره دولتی و حرف زدن به زبان هویتی‌اش را مطالبه کند و مطمئن باشد که کارمند پیشخوان حرف‌هایش را خواهند فهمید؛ چه مصائب و معضلاتی پیش می‌آید؟!

معلوف بر راه‌حل خود وجهی دیگر را می‌افزاید. او زبان محلی (زبان هویتی) را در کنار زبان جهانی (برای ارتباط با فرآیند جهانی‌شدن) و همچنین زبان دیگر محور (برای ارتباط با دیگری) توصیه می‌کند که البته می‌تواند دو زبان جهانی و دیگری محور، یکی باشند. معلوف در تشریح این سه گانه زبانی می‌نویسد «امروزه، هر شخص به دانستن سه زبان نیاز مبرم دارد. اول زبان مادری‌اش، سوم زبان انگلیسی. میان این دو زبان، به دلخواه به یادگیری زبان دومی باید مبادرت ورزد و اغلب ولی نه همیشه می‌تواند یک زبان اروپایی باشد.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۵۶) به این ترتیب کتاب «هویت‌های مرگبار» توصیه می‌کند که «باید به گونه‌ای عمل کرد که هیچ‌کس خودش را از تمدن جدیدی که در حال تولد است، طردشده احساس نکند، که هر شخص بتواند در آن زبان هویتی‌اش و پاره‌ای از نمادهای فرهنگ اختصاصی‌اش را بازابد» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۷۹).

۴. وجوه ترجمان اثر

ترجمه و مصائب برگردان عبارات اصلی در مقام مفاهیم مرکزی یک اندیشه، استعداد آن را دارد تا اندیشه یک اندیشمند را دیگرگونه جلوه دهد؛ هرچند که مترجم محترم از مقام رفیعی در ساحت برگردان آثار علمی و ادبی برخوردارند و در اینجا صرفاً تلاش می‌شود تا چندین پرسش درباره متن برگردان‌شده طرح شود.

نام کتاب در نسخه انگلیسی *in the name of identity: violence and the need to belong* و در نسخه اصلی که معلوف به زبان فرانسه نگاشته *les identites meurtrieres* آمده و نسخه فارسی نیز به این مورد در صفحه انتهایی کتاب اشاره داشته است. به همین ترتیب نام بخش اول *my identity, my allegiances* «هویت من، تعلق‌های من»، بخش دوم با عنوان *modernity and "the other"* «وقتی که تجدد از نزد دیگری می‌آید»، بخش سوم با عنوان *the age of global tribes* «عصر قبیله‌های جهانی»، بخش چهارم *taming the panther* «رام کردن پلنگ» و در پایان کلام آخر *Epilogue* است. به نظر می‌رسد مترجم محترم در برگردان نام فصل دوم از عبارت «مدرنیته و دیگری» یا «مدرنیته و امر دیگری» اجتناب کرده و در راستای محتوای بخش دوم، عنوان را به گونه‌ای دیگر به فارسی برگرداند که البته این مورد لطمه‌ای به محتوای اثر نمی‌زند. آنچه که محل پرسش این سطور است بیش‌تر به برگردان عبارت *Globalization* بازمی‌گردد، که مترجم در جای‌جای این اثر آن را «جهانی‌سازی» ترجمه کرده است. برای نمونه بنگرید به صفحات ۳۵، ۸۶، ۹۳، ۱۱۰ که به ترتیب در صفحات ۴۵، ۷۴، ۹۹، ۱۰۵ در نسخه اصلی آمده‌اند؛ در مواردی نیز همچون صفحه ۸۸ و ۹۲... نسخه ترجمه جایگزین عبارت *Globalization* شاهد درج عبارت «غربی‌سازی» هستیم. این در صورتی است که در فحوای کلام و کلان اندیشه معلوف این عبارات لزوماً بار منفی نداشته و «جهانی‌شدن»^۱ جایگزین صحیح‌تری در این جا است. چنان که مترجم محترم نیز در ابتدای صفحه ۸۶ در اولین کلمه از عبارت «جهانی‌شدن» استفاده کرده و در ادامه در خط سوم مجدد عبارت «جهانی‌سازی» درج شده است. مدعای ما در این سطور مبنی بر آنکه معلوف به این پدیده رویکردی صرفاً منفی‌ای نداشته به متن کتاب «هویت‌های مرگبار» است.

معلوف با آگاهی از رویکردهای مثبت و منفی به پدیده *Globalization* می‌نویسد: «برخی مبادرت خواهند کرد که همه را یکجا رد کنند و خود را در هویت‌شان لفاف‌پیچ کرده و با آن و ناله جهانی‌سازی، جهانی‌شدن و غرب سلطه‌گر و امریکای تحمل‌ناپذیر را لعن و نفرین کنند.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۱۱) و در ادامه می‌افزاید: «احساس من متفاوت است. فکر می‌کنم باد جهانی‌سازی می‌تواند ما را به وضعیتی بدتر، اما همچنین بهتر هدایت کند.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۱۱) در این جمله نیز معلوف عبارت *Globalization* را به کار برده اما رویکردی صرفاً منفی به آن نداشته است. معلوف در جایی دیگر نشان می‌دهد که در مقابل نتایج جهانی‌شدن چه واکنشی دارد و می‌نویسد «هر روز که می‌گذرد اندکی از

تفاوت‌هایمان کاسته شده و بر همانندی‌هایمان افزوده می‌شود» و در همان‌جا در ادامه بیان می‌کند: «لحن بیانم نشان می‌دهد که من از آن خوش‌حالم» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۱۵) رویکرد معلوف در متن اصلی کتاب اگر مثبت نباشد که هست (بر اساس موارد فوق‌الذکر) خنثی است. برای نمونه «باد» نماد این خنثی‌بودن است، اما هر چه باشد منفی نیست. اما به‌طور قطع عبارت جهانی‌سازی دارای بار منفی است. در حالی که در سراسر متن و در بخش‌های مهمی از کتاب جهانی‌سازی ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۲۸ به‌کار رفته در حالی که در متن اصلی و در صفحاتی چون ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳ عبارت Globalization به‌کار رفته که به نظر می‌رسد «جهانی‌شدن» مقصود نویسنده را بهتر منتقل می‌سازد. از سوی دیگر مترجم به‌واسطه نگاهی که به مفهوم جهانی‌شدن داشته در دخل و تصرفاتی نیز در متن ترجمه داشته است. چنان‌چه در صفحه ۱۱۶ و به‌طور مشخص در انتهای پاراگراف دوم از عبارت‌ها و جملاتی بهره بردند که در متن اصلی وجود ندارد. به این ترتیب که در نسخه برگردان می‌خوانیم: «سپس و مخصوصاً، اگر بسیاری اشخاص احساس می‌کنند که جهانی‌سازی هویت و فرهنگ‌شان را تهدید می‌کند، جا دارد که تهدید مذکور را جدی‌تر بررسی کرد» در حالی که در متن اصلی در صفحه ۱۰۴ می‌خوانیم *In any case if so many people see Globalization as a threat is only natural that we should examine it more closely* و به‌طور قطع عبارت «جهانی‌سازی هویت» و به‌طور دقیق‌تر عبارت هویت در این متن اصلاً نیست!

۵. بررسی و نقد روش‌شناختی

دو سوال روش‌شناختی در مواجهه با این کتاب بر دیگر سوالات اولویت دارد. سوال اول به نوع رویکرد نویسنده به ماهیت علم‌الاجتماع است و سوال دوم به نگاه معلوف به خود مفهوم هویت باز می‌گردد.

بر اساس اصلی پذیرفته‌شده در علوم انسانی فاصله ماهوی‌ای بین مفاهیم عرصه انسانی و غیرانسانی (فیزیولوژیکی و...) برقرار است و یک شناخت پوزیتیویستی به شناخت علوم تفسیری نمی‌انجامد. در حالی که نویسنده در مثال‌های متعددی به این وجه معرفت‌شناختی علوم انسانی توجه نداشته و برای مثال در جایی از این اثر می‌خوانیم:

تعداد کثیری اسپرماتوزوئید به سوی اوول حرکت می‌کند، تنها یکی از آن‌ها موفق می‌شود غشاء تخمک را بشکافد و عبور کند؛ در لحظه همه مدعیان دیگر رد می‌شوند؛

از این پس تنها یک پدر، بله تنها یک پدر وجود دارد که کودک به او شبیه خواهد بود.
(معلوف، ۱۳۸۹: ۸۲)

این نوع مثال‌ها کمتر می‌توانند وجود مسائل علوم انسانی را بیان کنند. چنان که معلوف در جایی دیگر در شرح ابعاد وضعیت عام‌گرایی و خاص‌گرایی هویت در عصر جهانی‌شدن به مثال‌هایی هم‌چون انواع غذاهای محلی در کنار فست‌فودها (۱۲۲ و ۱۲۳) و تقابل‌های موسیقی محلی و موسیقی جهانی (۱۴۲ تا ۱۴۴) اشاره می‌کند در حالی که این مثال‌ها سبب تقلیل هستی‌شناختی مسئله می‌شوند و به‌نظر می‌رسد مثال‌هایی از نوع مسائل فیزیولوژیکی، تغذیه، موسیقی و... گویای مسائل مربوط به حکمرانی نمی‌شوند.

این تقلیل هستی‌شناختی در سطح مفاهیم نیز مشاهده می‌شود. آنگونه که به‌طور مشخص معلوف در بررسی ابعاد هویت به وجه ذاتی، درونی و فردمحور تأکید دوچندان داشته و در مقابل وجود دیگر را کمتر مورد توجه قرار داده است. نویسنده در «هویت‌های مرگبار» با تأکید «احساس» (feel) به‌مثابه وجهی ذهنی را در مرکز تعریف مفهوم هویت می‌نشانند و می‌نویسد: «اگر آنها احساس کنند که دیگران برای قوم‌شان، برای دین‌شان یا برای ملت‌شان تهدیدی به‌شمار می‌آیند، هر کاری که برای برطرف کردن این تهدید بتوانند بکنند به نظرشان برحق است» (معلوف، ۱۳۸۹: ۴۰) معلوف با تکیه بر «احساس» خودی و دوری از دیگری، گویی تمام فرآیند هویت را به امر ذهنی و احساس دورنی محدود می‌کند در حالی که تبیعض و بی‌عدالتی اجتماعی و اقتصادی برآیند عینی از به‌رسمیت نشناختن هویت دیگری است که غالباً در اقلیت قرار دارد. نویسنده در قسمت پنجم از بخش اول تحت عنوان «هویت من، تعلق‌های من» بارها به کرات از کلمه «احساس» کمک می‌گیرد تا هویت را تعریف کند. برای نمونه می‌توان به صفحات ۴۸ تا ۵۳ مراجعه کرد. برای مثال در صفحه ۵۳ می‌خوانیم «اما کم‌وبیش معتقدم که چنین مشکلاتی با سهولت بیش‌تری حل می‌شدند به شرطی که روابط با مهاجران بر مدار ذهنی دیگری گردش می‌کرد.» (approached in a different spirit) فارغ از این که ترجمه عبارت spirit به «روح» با کلمه «ذهن» تفاوت ماهوی دارد، به نظر می‌رسد که معلوف با بردن مسئله به ساحت ذهنی (روح) قصد آن دارد تا هویت را منوط به محور ذات و خودانتخابی معرفی کرده و به مسئله عین و دیگری کمتر توجه کند. در صورتی که هویت وجوه و ابعاد غیرذهنی فراوانی دارد و به‌طور لازم نیازمند وجود دیگری است.

۶. بررسی و ارزیابی شکلی اثر

این اثر دارای اغلاط املائی فراوان، جملات ناقص و پاراگراف‌های نیازمند ویرایش است و با تطبیقی ساده می‌توان مشاهده کرد که تمامی این موارد نگارشی و دستوری که در چاپ اول در سال ۱۳۸۹ درج شده در چاپ سوم در سال ۱۳۹۴ و همچنین در چاپ پنجم در سال ۱۳۹۷ نیز وجود دارد و ناشر به این موضوع توجهی نداشته است.

در سطح اغلاط املائی برای نمونه «تو سل» در صفحه ۱۸ و «دو ستان» در صفحه ۱۹ با یک نیم فاصله تایپ شده‌اند و یا عبارت «رسالت» در صفحه ۱۴۷ خط سوم به اشتباه «رسال»، عبارت «پناهگاهی» در صفحه ۱۷۹ خط انتهای پاراگراف سوم به اشتباه «پناهنگاهی»، عبارت «تجدد» در صفحه ۸۴ به غلط «تجد»، عبارت «بشر» در صفحه ۴۹ در خط دوم به اشتباه «بشره» درج شده‌اند. مضاف بر این موارد، در برخی از جملات کلماتی جا افتاده‌اند. چنان که برای نمونه در پاراگراف دوم از صفحه ۴۷ در خط اول و دوم می‌خوانیم «بسیاری از انسان‌ها زادگاهشان را ترک کرده‌اند و بسیاری دیگر بدون آن که آن را ترک گفته باشند، دیگر آن باز نمی‌شناسند». در انتهای این جمله یک حرف ربط «را» درج نشده است. به این ترتیب که خواننده شود «... دیگر آن را باز نمی‌شناسند».

فارغ از این که در سرتاسر کتاب با دونگارش از هویت روبرو هستیم؛ آنچنان که گاهی این عبارت تشدید داشته و گاه بی آن نگاشته می‌شود (برای نمونه در صفحه ۳۴ و پاراگراف اول، خط ۵ هویت با تشدید و در همان صفحه در پاراگراف دوم بی تشدید است)؛ در جای جای کتاب عبارت‌های عربی را می‌بینیم، چنان که در صفحه ۵۱ عبارت «قلبا»، در صفحه ۵۲ عبارت «منبعد»، در صفحه ۶۱ عبارت «من حیث» و... وجود دارد.

در کنار اغلاط املائی، پاراگراف‌های متعددی در این اثر نیازمند ویراستاری هستند. برای مثال در پاراگراف دوم از صفحه ۴۹ می‌خوانیم «اگر در وضع روحی انسان مهاجر بیش‌تر تأمل کنیم، تنها برای آن نیست که به دلیل شخصی این معما برایم آشنا است. همچنین برای آن است که در این عرصه بیش سایر عرصه‌های تنش‌های هویتی می‌توانند به مرگبارترین لغزش‌ها سوق دهند.» و یا در پاراگراف دوم از صفحه ۱۰۵ می‌خوانیم: «آنچه را که در بالا بیان کردم با چشم غیرمسلح نیز می‌توان دید. جای تردید نیست که جهانی‌سازی شتابان در واکنش باعث تقویت نیاز هویت می‌شود. و همچنین اضطراب وجودی ناشی از تغییرات آنچنان سریع، نیاز به معنویت را تقویت می‌کند.» و یا در خط آخر از صفحه ۱۰۶ می‌خوانیم: «بنابراین تعلق دینی به کدام سو زمان گذاشته می‌شود؟» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۰۶)

در مواردی جملات فارسی نه تنها نیازمند ویرایش مجدد هستند بلکه معنای روشنی را نیز انتقال نمی‌دهند. چنان که در پاراگراف دوم از صفحه ۱۲۱ می‌خوانیم:

به موازات مبارزه برای عام‌گرایی ارزش‌ها، ضروری است که بر ضد همانندسازی فقیرکننده بر ضد برتری جویی ایدئولوژیکی یا سیاسی یا اقتصادی یا رسانه‌ای بر ضد هماهنگ‌سازی تحمیق‌کننده، بر ضد هر آن چه کثرت بیانی زبانی، هنری، فکری را دهن‌بند می‌زند. بر ضد هر آن چه که در راستای دنیای تک‌صدایی بچگانه است. یک نبرد برای دفاع از برخی رویه‌ها، برخی سنت‌های فرهنگی، اما نبردی هوشمندانه، سخت‌گیر، گزینشی، بدون ترس مفرط و پیوسته باز به روی آینده.

۷. ارزیابی محتوایی و معرفت‌شناختی

در نگاهی کلی به متون مربوط به هویت، ما با دو سطح از گفتمان شناسایی روبرو می‌شویم؛ در سطح اول بیان می‌شود که «خود» (self) اساساً امری اجتماعی است. در حالی که خود تاحدی به واسطه روابط اجتماعی ساخته می‌شود نه اینکه از نظر منطقی مستقل از آنها باشد، به شیوه‌ای که لیبرالیسم مفروض می‌گیرد. در سطح دوم آنچه عدالت به حساب می‌آید وابسته به سنت‌ها و سبک زندگی جامعه‌ای خاص است، به شیوه‌ای که جماعت‌گراها مفروض می‌گیرد (تیلور، ۱۳۹۰: ۳۵) امروز شاهد آن هستیم که لیبرالیسم براساس مفروض خود به فکر تغییر و تحول در منطقه‌ی خاورمیانه می‌افتد و جنگ ۱۹۷۵ لبنان متأثر از بخشی از این تغییرخواهی لیبرالیستی است.

بر اساس چارچوب مفهومی هویت‌های مرگبار وضعیت فوق‌الذکر را می‌توان در غالب «کژشناسایی» (misrecognition) دیگران تعبیر و تفسیر نمود. این عدم‌شناسایی یا کژشناسایی می‌تواند شکلی از سرکوب و ناعادلانه‌باشد و شخص، قوم و ملت‌های را در هیأتی تحریف‌شده، بازگونه و تقلیل‌یافته از هستی محصور کند. محروم کردن دیگران از شناسایی می‌تواند شکلی از سرکوب، تولید خشونت و ترویج بی‌عدالتی به شمار آید. در این حالت، کژشناسایی نشان دهنده‌ی فقدان احترامی درخور است و جراحی دردناک بر پیکر قربانیانش وارد می‌آورد و «از خودبیزاری» فلج‌کننده‌ای را بر آنان تحمیل می‌کند؛ در مقابل شناسایی درخور صرفاً نوعی فروتنی نیست که باید نثار مردم کنیم، بلکه یک نیاز اساسی انسانی است. بر اساس این صورت مسئله، چند سوال در خصوص ایده معلوف در «هویت‌های مرگبار» بی‌پاسخ می‌ماند که در قالب نقد آرای در اینجا او قابل طرح است.

اول؛ معلوف در جای‌جای این اثر هویت را بر مدار فردی و فردمحور تعریف می‌کند چنان که می‌نویسد: «برای آنکه خود را به زحمت نیندازیم اشخاص بسیار متفاوت را در یک مقواه جمع می‌کنیم و باز برای سهولت کار به آنان جنایت‌ها، اعمال جمعی، عقاید جمعی نسبت می‌دهیم» و می‌افزاید: «این نگاه ما است که اغلب دیگران را در بسته‌ترین تعلق‌هایشان حبس می‌کند و باز این نگاه ما است که می‌تواند آنها را آزاد کند» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۹) در حالی که «دیگری» در پروسه هویت چیزی کمتر از جایگاه «خود»ی ندارد. نویسنده در قسمت راه‌حل‌ها نیز به این «خود»محوری نظر داشته و می‌نویسد: «شیوه‌ای که آینده ما را رقم خواهد زد تا حدود زیادی به خود ما بستگی دارد» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۱۱) در حالی که به نظر می‌رسد که دیگری، «غیریت دیگری» و «دیگربودگی دیگری» (otherness of the other) جایگاه بالادستی را در این مورد دارد.

دوم؛ «اگر در هر زمان، میان مولفه‌هایی که هویت هر یک را می‌سازد نوعی سلسله مراتب وجود دارد، هرآینه این سلسله مراتب پایدار نیست و با زمان تغییر می‌کند و رفتارها را عمیقاً دگرگون می‌کند» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۱) البته «تعلق‌هایی که در زندگی هر شخص از اهمیت برخوردارند همیشه همان‌هایی نیستند که به عنوان تعلق‌های عمده شهرت دارند» (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۲)

گاهی برایم پیش می‌آید به کاری که آن را بازبینی هویت می‌نامم بپردازم، هدف من این نیست که در خودم چند تعلق اصلی پیدا کنم و از رهگذر آنها بتوانم خودم را بشناسم، بلکه من راه معکوسی را می‌پیمایم: در حافظه‌ام جستجو می‌کنم تا تعداد هر چه بیش‌تری از مولفه‌های هویتم را از نهان‌گاهشان بیرون بیاورم، آنها را دسته‌بندی می‌کنم و هیپ کدام را هم انکار نمی‌کنم. (معلوف، ۱۳۸۹: ۲۳)

به این ترتیب معلوف با تکیه بیش از حد بر خود، هویت خویش را از منظر تلفیق توأمان «من» به‌علاوه «حافظه‌ام» منتج می‌کند و به نقش دیگری در شکل‌گیری هویت بهایی نمی‌دهد.

سوم؛ مسئله دیگر آن است که معلوف بخش اعظمی از راه برون‌رفت از تولید و توسعه هویت‌های مرگبار را منوط به احساس، نمادها، رسانه و بازنمایی می‌کند و کمتر به مصادیق عینی‌ای چون بی‌عدالتی‌های اقتصادی و سیاسی اشاره می‌کند. چنان که می‌نویسد: «هویت قبل از هر چیز امری مربوط به نمادها و حتی مربوط به نمودها است.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۳۴) و «لازم است که هر کس بتواند اندکی خودش را با آن هم‌هویت بنداند، هیچ کس

احساس نکند که تمدن در حال ظهور با او به نحو آشتی‌ناپذیری بیگانه و از گذر آن خصمانه است» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۳۴) و همچنین توصیه می‌کند که

هر شهروند، به ویژه هر اقلیت با تماشای تلویزیون در نام‌ها و در چهره‌هایی که روی پرده‌اش ظاهر می‌شوند باید بتواند خودش را باز بشناسد و ببیند که به صورتی مثبت معرفی شده است تا احساس نکند که از اجتماع ملی ترد شده است. (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۳۶)

چهارم؛ معلوف بیان می‌کند که

چیزی نمانده بود که نام دوگانه‌ای به این جستار بدهم؛ هویت‌های مرگبار یا چگونه پلنگ را رام کرد. چرا پلنگ؟ برای آن که پلنگ اگر آزار ببیند، می‌کشد و اگر به حال خودش رها شود، می‌کشد، بدترین حالت آن است که پس از مجروح کردن آن را در طبیعت رها کرد. (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۵۹)

بر مبنای نظر معلوف، میل هویت نباید نه سرکوب شود و نه پروار، بلکه با آرامش باید آن را مشاهده و بررسی کرد، فهمید سپس مهار و رام کرد. البته مسئله این است که با چه وسایلی می‌تواند پلنگ را در قلاده نگه داشت؟ که کمتر به این مورد در کتاب «هویت‌های مرگبار» پرداخته شده است.

پنجم؛ معلوف «از زمان خودت را بشناس سقراط تا به فروید، با گذر از بسیاری از فلاسفه بزرگ، هویت، پرسش اصلی فلسفه است» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۸) در حالی که به نظر می‌رسد این خودت را بشناس در وهله اول دیگری را بشناس را بانگ می‌زند. زیرا این دیگری و نسبت با آن است که خود من را ترسیم می‌کند.

مضاف بر آنکه «مسئله این است که هرگز نمی‌دانیم تأکید بر حق بر هویت کجا متوقف می‌شود و از کجا تعدی به حقوق دیگران شروع می‌شود... جلادان دیروز به قربانیان امروز تبدیل می‌شوند و قربانیان دیروز به جلادان امروز» (معلوف، ۱۳۸۹: ۴۰ - ۴۱)

ششم؛ معلوف در تشریح وضعیت کشورها و نظام‌های سیاسی در جهان امروز می‌نویسد: «ما نه در سپیده‌دم عصر ملیت‌ها، که در شامگاهش هستیم، و نه در سپیده‌دم انترناسیونالیسم، دست کم... در شامگاهش هستیم.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۰۶) او در ادامه در تشریح دقیق‌تر این وضعیت می‌افزاید: «به عصر نوین ملت‌ها؟ به نظرم نه محتمل است و نه مطلوب، وانگهی احساس تعلق به یک کلیسای مشترک امروز مطمئن‌ترین ملاط

ملی‌گرایی، حتی برای آنهایی است که خود را لائیک می‌دانند» (معلوف، ۱۳۸۹: ۱۰۶) به نظر می‌رسد که معلوف با جانبداری از دوران پسادولت‌ملت‌ها و به تبع آن پسامدرنیته، به تأیید و جوه جهانی شدن اذعان دارد و از سوی دیگر گویا اشاره‌ای گذار و کم‌رنگ به گذر زمان و دوره التزام به دین مشترک را نیز در فحوای جمله خود دارد.

هفتم؛ با آنکه تمامی تعلق‌های هویتی ما در دو دسته مولفه‌های هویتی ذاتی و مولفه‌های هویتی اکتسابی جای می‌گیرند؛ مولفه‌های اکتسابی که از جامعه‌ای به جامعه دیگر متغیر هستند و هویت هر انسانی نیز به واسطه جامعه‌ای که در آن است شکل می‌گیرد. اما مولفه‌های ذاتی هویت نیز بر اساس زمینه اجتماعی تفسیر و تبیین می‌شوند. آنچنان که رنگ پوست، جنسیت، نژاد خاصی در جامعه‌ای ارزشمند و در جامعه‌ای دیگر ضدارزش تبیین می‌شوند و هویت را نیز تحدید و تبیین می‌کنند.

نویسنده کتاب «هویت‌های مرگبار» می‌نویسد «ایده‌هایی در طول تاریخ معتبر بوده‌اند لزوماً ایده‌هایی نیستند که در دهه‌های آینده می‌باید معتبر باشند. وقتی واقعیت‌های جدیدی ظاهر می‌شوند ما نیازمند بازنگری در نگرش‌ها و در عارت‌هایمان هستیم.» (معلوف، ۱۳۸۹: ۳۴) بر این اساس قدم اول این است که تصدیق کنیم عصر ما با گذشته از لحاظ ویژگی‌های روابط میان اشخاص و نیز میان جامعه‌های انسانی و وسایلی که در اختیار داریم قابل مقایسه نیست و برای گسستن از عادت‌های صدساله باید جرأت داشت.

نویسنده در انتها بیان می‌دارد که در انتظار نگران‌کننده‌ای به سر می‌برد اما چند دلیلی خوب هم برای امیدوار بودن دارد و امیدواری وی نشأت گرفته از عواملی چون ۱. علم و پیشرفت، ۲. خروج پرجمعیت‌ترین ملت‌های دنیا از توسعه‌نیافتگی، ۳. توجه به تجربه اروپای معاصر در قالب اتحادیه اروپا در میان دیگر مناطق دنیا و ۴. شروع سال شگفت‌انگیز ۲۰۰۸ و جلوس باراک اوباما چونان نماد، چونان شخصیت، بازگشت یک امریکایی فراموش شده و... (معلوف، ۱۳۹۱: ۲۵۵) است. اما امروز در سال ۲۰۲۱ باید پذیرفت که بسیاری از این امیدواری‌ها توان و قدرت تغییر وضعیت خاورمیانه را نداشته و همچنان این منطقه درگیر جنگ و نزاع ملی و منطقه‌ای می‌باشد.

۸. نتیجه‌گیری

در مجموع می‌توان بیان داشت که معلوف در «هویت‌های مرگبار» ما را به نگرشی تازه فرامی‌خواند. بدین معنی که جوامع امروزی، به بهانه این که تمام انسان‌ها زبان یگانه، مذهب

واحد و یا رنگ همسان ندارند، محکوم به خشونت با یکدیگر نیستند. می‌توان به دور از روحیه بسته و منزوی قومی و قبیله‌ای و هم چنین به دور از تلاش‌های غیرمنطقی برای یکسان‌سازی تمام انسان‌های روی زمین، در کنار یکدیگر زیست. همچنین معلوف می‌پذیرد برای فرهنگ‌های مختلف، هیچ‌گونه «فرمول مشترکی» وجود ندارد. هر هویت فرهنگی، به شناخت دقیق و منحصر به فردی نیاز دارد که به ما امکان می‌دهد، با آن به‌درستی و به شکل خاص و ویژه‌ی خود برخورد کنیم و نوع و چگونگی هم‌زیستی آن را در کنار فرهنگ‌های دیگر بیابیم و این شناخت لزوم باید از دورن آن فرهنگ منتج شود و بر برداشتی برون‌هویتی استوار نباشد و راه‌حل آن تأکید بر نمادهای هویتی به‌حاشیه‌رانده شده از طریق فرصت‌سازی است.

پی‌نوشت‌ها

۱. به دلیل تعدد ترجمه این اثر و دیگر آثار امین معلوف، لازم به ذکر است که تمامی ارجاعات در این پژوهش به ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر از کتاب هویت‌های مرگبار (۱۳۸۹) و ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی از کتاب جنگ‌های صلیبی از دیدگاه اعراب (۱۳۹۰) باز می‌گردد.
۲. «آیا لازم بود که هر اجتماعی دولت اختصاصی خودش را داشته باشد؟ اما چه می‌توان کرد وقتی که چند اجتماع طی قرن‌ها در یک کشور با هم می‌زیسته‌اند؟» (معلوف، ۱۳۸۹: ۹۳)
۳. سیاست‌مدار و شاعر برجسته دهه ۱۹۶۰
۴. در سال ۲۰۲۰
۵. آکادمی فرانسه چهل عضو دارد که همه آنها به «نامیراها» معروفند.
۶. کتاب جنگ‌های صلیبی از دیدگاه اعراب با دو ترجمه از عبدالرضا هوشنگ مهدوی (۱۳۹۰)، عبدالحسین نیک‌گهر (۱۳۹۳)؛ کتاب سمرقند با سه ترجمه از محمد قاضی (۱۳۷۹)، کاظم شیوارضوی (۱۳۷۶) و هوشنگ مهدوی (۱۳۹۰)؛ کتاب باغ‌های روشنایی با سه ترجمه میترا معصومی (۱۳۷۴)، ماه منیر مینوی (۱۳۸۷) و حسین نعیمی (۱۳۹۳)؛ کتاب هویت‌های مرگبار با دو ترجمه مرتضی ثاقب‌فر (۱۳۸۷) و عبدالحسین نیک‌گهر (۱۳۸۹).
۷. کشور لبنان را به دلیل حضور چندین مذهب، قومیت و زبان می‌توان الگوی کوچکی از خاورمیانه قلمداد نمود. کشوری که محل تولد معلوف می‌باشد.
۸. البته که در این میان نمی‌توان از تأثیر متغیرهای فرامنطقه‌ای قدرت‌های جهانی غافل شد؛ معلوف در دیگر آثار خود به درستی به این مسئله پرداخته است.

۹. اشاره معلوف در این جا به «توافق‌نامه مدارا» است که در آن زمان در امپراتوری عثمانی اعمال می‌شد است.

۱۰. هرچند که به لحاظ دستوری در عبارت Globalization پس‌وند ation به معنای وجود فاعل در انجام آن فعل است، اما این فاعل در زبان فارسی و به‌طور مشخص در عبارت «جهانی‌سازی» به معنای وجود سناریویی از پیش طراحی شده از سوی ابرقدرتی چون ایالات متحده مستفاد می‌شود، در حالی که در عبارت Globalization این مدعا وجود نداشته و مفاهیمی چون Westernization و عباراتی از این دست گویای برداشتی هم‌سطح «جهانی‌سازی» هستند و با توجه به محتوای کتاب، معلوف نیز برداشتی این‌چنینی نداشته است.

کتاب‌نامه

- اسولیوان. نوئل. (۱۳۸۸). نظریه سیاسی در گذار. ترجمه حسن آب‌نیکی. تهران: انتشارات کویر.
- اگی، والرانی (۱۳۹۱) «امین معلوف به روایت امین معلوف». ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، جهان کتاب، فروردین و اردیبهشت، شماره ۲۷۶. صص ۲۳ - ۲۵.
- تیلور. چارلز. (۱۳۹۳). *زندگی فضیلت‌مند در عصر سکولار*، ترجمه فرهنگ رجایی، تهران: آگاه.
- معلوف. امین. (۱۳۷۰). «داستان‌هایم را بر اساس روایت‌های تاریخی می‌نویسم»، ترجمه رضا ناظمیان، مجله کیهان فرهنگی، شماره ۷۶.
- معلوف. امین. (۱۳۷۴). *باغ‌های روشنایی*. ترجمه میترا معصومی. تهران: نشر گفتار.
- معلوف. امین (۱۳۷۶). *سمرقند*، ترجمه کاظم شیوارضوی. تهران: انتشارات دستان.
- معلوف. امین (۱۳۷۹). *سمرقند*. ترجمه محمد قاضی. تهران: انتشارات زرین.
- معلوف. امین (۱۳۸۷). *باغ‌های روشنایی*، ترجمه ماه منیر مینوی. تهران: انتشارات بهجت.
- معلوف. امین (۱۳۸۷). «نه آزاد و نه خوش خدمتی: هویت، پلنگی که باید رام بماند». ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، مجله رشد آموزش مشاور مدرسه، تابستان، شماره ۱۲، صص ۵۴ - ۵۷.
- معلوف. امین (۱۳۸۹). *هویت‌های مرگبار*، ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، تهران: نشر نی.
- معلوف. امین (۱۳۹۰). *جنگ‌های صلیبی از دیدگاه اعراب*. ترجمه عبدالرضا مهدوی. تهران: میزان.
- معلوف. امین (۱۳۹۰). *سمرقند*، هوشنگ مهدوی. تهران: نشر مروارید.
- معلوف. امین (۱۳۹۱). *دنیا بی‌سامان*. ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: نشر نی.
- معلوف. امین (۱۳۹۳). *باغ‌های روشنایی*، ترجمه دکتر حسین نعیمی، تهران: ثالث.
- معلوف. امین (۱۳۹۳). *صخره تانیوس*. ترجمه شهرنوش پارس‌پور، تهران: نشر ثالث.
- معلوف. امین (۱۳۹۵). *بندرهای شرق*، ترجمه داوود دهقان، تهران: انتشارات روزنه.
- معلوف. امین (۱۳۹۷). *سرگشتگان*. ترجمه حمیدرضا مهاجرانی، تهران: نشر روزنه.

دیگری هست، پس هشتم ... (شهاب دلیلی) ۱۲۳

ملاعباسی، محمد، (۱۳۹۴). «لیبرالیسم و مسئله عدالت»، گزینش و ویرایش مجموعه مقالات. تهران: نشر ترجمان.

نظری منظم، هادی، (۱۳۹۵). «تصویر ایران در رمان سمرقند اثر امین معلوف»، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۴، شماره ۴، زمستان، صص ۲۵ - ۵۵.